



## مقدمه

هرچند بسیار زود است که بخواهیم از موج شرقی شدن جریان قدرت<sup>۱</sup> در روابط و سیاست بین‌الملل سخن به میان آورد لیکن واقعیت تحولات امروزین سیاست بین‌الملل نشان دهنده آن است که هرچه زمان جلو می‌رود، این ایده و مفروض هم از قوت تحلیلی و تبیینی بیشتری برخوردار می‌شود و قطب‌های قدرت در شرق به خصوص چین و روسیه نیز از فضای کنش بیشتری به نسبت گذشته برخوردار خواهند شد. هر چند هدف این مختصر تبیین تلقی از این فرایند یعنی شرقی شدن جریان قدرت به عنوان «فرصت یا ریسک استراتژیک» نیست لیکن واقعیت آن است که این انتقال نمی‌تواند انتقال ساده و آسانی تلقی شده و طبیعی است که حجم و دامنه رقابت و منازعه میان قطب‌های قدرت به

۱. شرقی شدن قدرت می‌تواند به معنای تغییر جریان قدرت اقتصادی به سمت آسیا، تلاش برای تغییر و ترجمه این موج در حوزه‌های سیاسی و نهایتاً افزایش تمایل قطب‌های قدرت در شرق به خصوص روسیه و چین به ساخت فضاهای ژئوپلیتیکی جدید تعریف شود.

خصوص با آمریکا را در آینده افزایش داده و این افزایش به نوبه خود می‌تواند تغییرات اساسی در «نظام‌های ژئوپلیتیکی» و زیرمجموعه‌های مختلف امنیتی داشته باشد. در ادامه تلاش می‌شود تا به برخی از امواج مقوم فرایند «شرقی شدن جریان قدرت» به صورت مختصر اشاره شود.

## کاهش تفاهم ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک قدرت‌های بزرگ

باید بیان داشت که سیستم جهانی موجود که آمریکا سال‌ها در آن قدرت مسلط بود و اقدام به وضع و اجرای قواعد بین‌المللی می‌نمود و دیگر قدرت‌های بزرگ مانند چین و روسیه اقدام به اجرای قواعد می‌نمودند امروزه مورد خدشه قرار گرفته است و حجم و دامنه رقابت قدرت‌های نوظهور هم در ابعاد ژئواکونومیک و هم در ابعاد ژئوپلیتیک با نظم و قدرت مستقر به خصوص آمریکا افزایش بیشتری یافته است. دو کشور چین و روسیه در نتیجه فرصت‌های ساختاری به وجود آمده در سیستم بین‌المللی تلاش دارند تا تفوق آمریکا و همچنین متحدین این کشور

### کاهش تمایل قدرت های بزرگ به نظم سازی تعاملی

تاریخ سیاست بین‌الملل نشان می‌دهد که برای ایجاد و پیش روی یک نظم کنسرتی، مجموعه‌ای از پیش فرض‌های ژئوپولتیکی باید موجود باشد. پیش فرض‌هایی از جمله وجود یک ساختار باثبات از مفصل بندی قدرت در میان قدرت‌های بزرگ و سیستم بین‌الملل، تمایل قدرت‌های بزرگ به احترام به مجموعه قواعد مشترک وضع شده، وجود اشتراکات ایدئولوژیک به عنوان یک نیرو و انرژی همگرا کننده لازم می‌نماید. بررسی تحولات مختلف در یک دهه اخیر نشان می‌دهد که مجموعه آنچه به عنوان پیش فرض‌های ساختاری حرکت به سمت نظم کنسرتی در فوق بیان شد اگر نگوییم به کلی اعتبار خود را از دست داده است لاقلاً بسیار کم اعتبارتر از گذشته شده است. مفصل بندی قدرت در سیستم بین‌الملل در حال تغییر است و قدرت‌های تجدید نظر طلبی مانند چین و روسیه احساس می‌نمایند که می‌توانند تفوق امریکا را به چالش بکشند. همچنین میزان پذیرش و دنباله روی از قواعد موجود و مستقر هم به نسبت گذشته کم رنگ تر شده است و حتی بازیگرانی مانند چین تلاش دارند تا از طریق توسل به نهادسازی‌های جدید، بینش و قواعد مورد نظر خود را به سیستم بین‌الملل تزریق نمایند. در همین راستا می‌توان گفت که یکی از نگرانی‌های جدی امریکا به گسترش و افزایش سهم چین در مدیریت تحولات جهانی و منطقه‌ای برمی‌گردد و همین عامل هم می‌تواند به عنوان یکی از زمینه‌های جدی رقابت میان دو کشور باشد. امریکایی‌ها تلاش دارند تا مدیریت و همچنین بنیان‌های اساسی نظم مستقر را حفظ

در شرق آسیا و همچنین اروپای شرقی را به آرامی مورد فشار قرار دهند. به بیان دیگر افزایش نقش‌آفرینی ژئوپولتیکی و همچنین اقتصادی چین و روسیه، حجم و دامنه فشارهای استراتژیک بر الگوهای سنتی رفتاری امریکا در مناطق مختلف از جمله اروپای شرقی، شرق آسیا و حتی خاورمیانه را افزایش بیشتر داده است. میزان تمایل چین به خصوص از سال ۲۰۰۸ و آغاز دوران بحران اقتصادی در غرب و آمریکا و روسیه به خصوص پس از بحران اوکراین به ساخت فضاهای ژئوپولتیکی جدید افزایش یافته و این بازیگران احساس نمودند که می‌توانند بینش و رهیافت مورد نظر خود از نظم را تثبیت و تداوم بخشند. این مسئله صرفاً مربوط به دو قدرت بزرگ چین و روسیه نیست بلکه سایر بازیگران و قدرت‌های منطقه‌ای مانند هند، آلمان و ژاپن نیز تلاش دارند تا قدرت خود را اگرچه نه در سطوح کلان، حداقل در محیط‌های پیرامونی و همسایگی خود تثبیت و گسترش دهند. وجود چنین حجمی از میل و تمایل به نفوذ و اثرگذاری بیشتر هم در سطوح کلان سیستم و هم در زیرسیستم‌های سیاست بین‌الملل تقریباً در سه دهه اخیر کم سابقه یا بی سابقه بوده است. لذا به جرات می‌توان گفت که وجود چنین تمایل و عدم تفاهم‌های ژئوپولتیکی علاوه بر اینکه می‌تواند مجدداً اصل رقابت قدرت‌های بزرگ را از قدرت تحلیلی و تبیینی بیشتری برای شناخت مسیر آینده نظم بین‌الملل برخوردار نماید همچنین می‌تواند امکان افزایش امواج شرقی شدن قدرت را نیز در پی داشته باشد.



نمایند و از دخل تصرف قدرت های نوظهوری مانند چین و همچنین قدرت های نرمالی مانند روسیه در آن جلوگیری نمایند.

#### تلاش چین و روسیه برای ساخت فضاهای ژئوپلیتیکی جدید

یکی از روندهای جدی که در حال حاضر در اوراسیا در حال اتفاق افتادن است و به نظر می رسد که در آینده هم بیشتر تقویت خواهد شد تلاش قدرت های بزرگی مانند چین و روسیه برای ساخت فضاهای ژئوپلیتیکی جدید است. افزایش حجم رقابت های ژئوپلیتیکی چین در محیط امنیتی شرقی خود به خصوص در آسیا پاسفیک و تلاش آمریکا برای حصر ژئوپلیتیکی این کشور در این منطقه، نخبگان و تصمیم سازان چینی را بر آن داشته است تا به دیگر حوزه های ژئوپلیتیکی در محیط های امنیتی غربی خود به خصوص آسیای مرکزی بیش از پیش علاقه مند شوند. ساخته و پرداخته نمودن استراتژی جاده ابریشم در کنار اهداف مهم اقتصادی که می تواند برای این کشور داشته باشد همچنین می تواند حاصل چنین درکی از طرف تصمیم سازان چینی برای فرار از حصر ژئوپلیتیکی در منطقه شرق آسیا و حرکت در فضاهای جدید کنش نیز تلقی شود. علاوه بر آنچه در ارتباط با چین بیان شد، همچنین، چنین تمایلی را در روسیه به خصوص پس از بحران اوکراین نیز می توان مشاهده کرد. بحران اوکراین و گسترش تنش های روسیه با غرب، عملاً فضای ژئوپلیتیکی یورو آتلانتیک برای روسیه را بسیار تحت تاثیر قرار داد و به همین دلیل تمایل این کشور به ساخت فضاهای ژئوپلیتیکی جدید به خصوص در اوراسیا را برای این کشور ضروری نموده است. هر

چند هنوز نمی توان با قاطعیت از موفقیت و یا عدم موفقیت این پروژه برای چین و روسیه سخن گفت لیکن شدت یافتن چنین تمایلی می تواند باعث بازتعریف برخی از الگوهای سنتی روابط و تعاملات در اوراسیا بر خلاف آنچه که مورد نظر آمریکا تا کنون بوده است، شود.

#### افزایش بازتعریف روابط بازیگران منطقه ای با قدرت های شرقی

یکی دیگر از امواج جدیدی که می تواند مقوم ایده و مفروض شرقی شدن جریان قدرت باشد را می توان به افزایش تمایل بازیگران و دولت های مختلف متحد آمریکا به نزدیکی و گسترش روابط هرچه بیشتر با قطب های قدرت در شرق به خصوص چین و روسیه دانست. این مسئله را شاید بتوان در طی چند سال اخیر در خاورمیانه و بازیگران این منطقه و تلاش برای افزایش مسیرهای تعاملی با قطب های قدرت در شرق به خصوص روسیه و چین به خوبی مشاهده کرد. به استثنای ایران همه قدرت های منطقه مانند ترکیه، عربستان، مصر و حتی رژیم صهیونیستی تا چند سال گذشته روابط بسیار مستحکمی با آمریکا داشته و نوع طبقه بندی های موجود در منطقه نیز با همین خط کش رفتاری یعنی نوع و چگونگی ارتباط با آمریکا و مجموعه غرب تعریف و مشخص می شد. به نظر می رسد که وقوع فرایند بیداری اسلامی و همچنین جنگ عراق علاوه بر اینکه ترس هستی شناختی را در میان این بازیگران ایجاد نمود در نوع تعامل این بازیگران با آمریکا و چگونگی استفاده از چتر حمایتی این کشور در حوزه های امنیتی هم تا حدودی اثرگذار بوده است و به همین دلیل قطب های قدرت در شرق به خصوص چین را در افق راهبردی



قابل توجه در توانمندی های نظامی رقبای بالقوه آمریکا باعث شده است تا این کشور در سال ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ تلاش نماید تا ارزیابی مجددی از وضعیت قدرت، توان و استراتژی های نظامی خود انجام دهد تا بتواند فاصله و شکاف قدرت خود با دیگر قطب های قدرت به خصوص چین و روسیه را حفظ نماید. در هر حال می توان گفت که حرکت آمریکا به سمت استراتژی *third offset* علاوه بر آنکه می تواند نشان‌دهنده نیاز استراتژیک این کشور به تحول در امور نظامی باشد همچنین می تواند محصول ادراک تهدید از جانب دیگر قطب های قدرت مانند چین و روسیه و تلاش این کشورها برای کاهش شکاف قدرت خود با آمریکا و به تبع آن دستکاری در نظم و سیستم موجود بین‌المللی نیز باشد. به بیان دیگر می توان گفت که تحول در استراتژی نظامی آمریکا را می توان شاخصی برای چگونگی حفظ سیستم بین‌الملل در رقابت با دیگر قطب های قدرت بین‌المللی نیز مد نظر قرار داد. به عنوان مثال؛ مسئول بخش تحقیق و مهندسی وزارت دفاع آمریکا در جلسه استماع سنای آمریکا مورخ ۱۲ آوریل ۲۰۱۶ (۲۴ فروردین ۱۳۹۵) اذعان می کند که قدرت‌نمایی نظامی روسیه در کارزار سوریه، مهر پایانی بر استراتژی جبرانی دوم بوده است، بدین معنی که کشورهای دیگر توانسته‌اند که سطح توانمندی دفاعی- نظامی خود را هم‌تراز با توانمندی‌های پنتاگون کرده و برتری کیفی ایالات متحده در حوزه دفاعی- نظامی را با چالش روبه‌رو سازند. علاوه بر آنچه در فوق بیان شد، همچنین آزمایش بزرگترین بمب غیر اتمی آمریکا (مادر تمام بمب ها) در افغانستان را نیز می توان در همین قالب تبیین نمود.

این کشورها واجد معنا نموده است. افزایش ۶۰۰ درصدی روابط تجاری کشورهای منطقه خاورمیانه با چین خود می تواند نشان دهنده این مهم باشد. در حال حاضر روابط دوجانبه تجاری چین با اکثر کشورهای خاورمیانه و خلیج فارس از حجم روابط تجاری آمریکا با این کشورها بیشتر است. حتی در رژیم صهیونیستی هم چنین تمایل و تلاشی برای استفاده از فرصتهای اقتصادی موجود در هند و چین به عنوان دو قدرت شرقی قابل مشاهده است. ( سرمایه گذاری چین در اسرائیل در سه سال گذشته به ۱۰ میلیارد دلار افزایش یافته است). این مساله را به گونه‌های دیگری می توان در ترکیه اردوغان و تمایل بیشتر این کشور به شرق در حوزه های مختلف نیز به نوعی مشاهده نمود.

#### ارزیابی مجدد جریان قدرت و استراتژی نظامی در آمریکا

ارزیابی مجدد از جریان قدرت و ورود استراتژی نظامی آمریکا به مرحله <sup>۱</sup> Third Offset (جبرانی سوم) یکی دیگر از سیگنال‌هایی می تواند باشد که نشان می‌دهد حجم رقابت و کشاکش میان این کشور و قدرت‌های بزرگ دیگر به خصوص چین و روسیه افزایش یافته و آمریکا تلاش دارد تا با تحولی که در امور نظامی خود ایجاد می نماید، همچنان شکاف قدرت خود با دیگران را حفظ نماید. پیشرفت و بهبود

۱. این استراتژی که خطوط و اصول اصلی آن در سال ۲۰۱۴ در آمریکا تنظیم و بیان شده است به دنبال حفظ برتری و تفوق آمریکا بر رقبای بالقوه این کشور از طریق توسعه توانمندی‌ها و مفاهیم جدید و خارق‌العاده در حوزه‌های نظامی است. استراتژی جبرانی اول آمریکا در دهه ۱۹۵۰ و دومین استراتژی جبرانی این کشور نیز در دهه ۱۹۷۰ تنظیم و اجرایی شده است.

## نتیجه‌گیری

خارج می‌نماید، همچنین افزایش احتمال برخورد و  
منارعه را نیز می‌تواند در پی داشته باشد.

هر چند باید تاکید نمود که بخشی از فرایند انتقال در  
جریان قدرت به شرق به خصوص در ابعاد اقتصادی  
توسط چین محقق شده است لیکن همانگونه که در  
ابتدای این نوشتار نیز بیان شد بسیار زود است که  
بتوان از تسری این قدرت به حوزه‌های سیاسی و  
همچنین موفقیت یا عدم موفقیت فرایند شرقی شدن  
جریان قدرت سخن گفت. طبیعتاً یکی از مهم‌ترین  
چالش‌ها و موانع در فرایند شرقی شدن جریان  
قدرت، امریکا و ترامپ و شعار وی برای احیای مجدد  
امریکا و قدرت این کشور خواهد بود. نوع کشاکش‌های  
اخیر آمریکا با چین و روسیه در قالب حمله موشکی  
آمریکا به سوریه و همچنین اعزام ناوگان دریایی خود  
به شبه جزیره کره و حتی اعلام اقدام یکجانبه در  
صورت عدم همکاری چین، نشان از افزایش  
سیگنال‌های تنش و رقابت در میان قدرت‌های بزرگ  
در آینده نزدیک خواهد داد.

هرچند می‌توان گفت که وجود نوسان در حجم  
و دامنه قدرت‌های بزرگ و همچنین گسترش  
رقابت‌های دو و چندجانبه میان این قدرت‌های بزرگ  
امری نرمال در تاریخ سیاست بین‌الملل بوده است اما  
نکته و نتیجه مهمی که این مسئله می‌تواند برای  
آینده نظم بین‌الملل داشته باشد آن است که خطر  
«جنگ سیستمیک» می‌تواند در نتیجه این  
کشاکش‌ها افزایش بیشتری پیدا نماید. البته قائل  
شدن به چنین روندی می‌تواند بسیار بدبینانه باشد  
لیکن افزایش شکنندگی نظم مجموعه‌های  
امنیتی (سطح خرد) را زمانی که در کنار افزایش  
شکنندگی نظم کلان (فقدان تفاهم قدرت‌های  
بزرگ) قرار دهیم، طبیعی است که علاوه بر اینکه  
شاخص همکاری و تعاملات نهادی را از دستور کار